

کارل مارکس

زندگی و محیط

آیزایا برلین

ترجمه‌ی رضا رضایی



نسترواژ

تهران

۱۳۹۸

۱۱	دباچه
۲۳	پشگفتار
۲۹	مقدمه ۱
۵۳	کودکی و حوایی ۲
۶۷	فلسفه‌ی روح ۳
۹۵	هگلی‌های حوای ۴
۱۱۷	پاریس ۵
۱۵۹	ماتریالیسم تاریخی ۶
۲۰۳	۱۸۴۸ ۷
۲۲۵	تعدد در لندن مرحله‌ی اول ۸
۲۶۷	انترناسیونال ۹
۲۸۵	«دکتر ترورِ سرح» ۱۰
۳۱۷	سال‌های واپس ۱۱
۳۳۹	راهمای مطالعه‌ی بشر
۳۴۷	ماه



مقدمه

اسا و امور همان هسد که هسد، و تعاب شان
همان خواهد بود که خواهد بود پس حرا
می آیم خودمان را گول می رسم؟
اسف حورف نالر

هیچ متفکر قرن نوزدهم آن تأثیر مستقیم، آگاهانه و قدرتمندانه را بر بشر نگذاشته است که کارل مارکس گذاشته است. کارل مارکس، چه در رمان حیاتش و چه پس از آن، چنان بر پیروانش سیطره‌ی فکری و اخلاقی داشت که بطیرش را سراع نداریم، حتی در آن عصر طلایی ناسیونالیسم دموکراتیک که شهیدان و قهرمانان بزرگ مردمی قد علم می‌کردند و چهره‌هایی رماتیک و حتی افسانه‌ای برمی‌جاستند که رندگی و سحرشان دهس توده‌ها را تسحیر می‌کرد و ست انقلابی تاره‌ای در اروپا پدید می‌آورد. نا این حال، مارکس را هیچ هنگام نمی‌شد چهره‌ای پر طرفدار به معنای متعارف کلمه دانست او به هیچ‌وجه سحور یا بویسده‌ی عامه‌پسند نبود. ریاد نوشت، اما نوشته‌هایش در رمان حیاتش ریاد خواننده نداشت، البته در اواخر دهه‌ی ۱۸۷۰ آثارش رفته‌رفته در دسترس عموم قرار گرفتند و بعضی از آن‌ها بعداً محاطب هم پیدا کردند، اما شهرت این آثار کمتر به مقام و اعتبار فکری خود آن‌ها برمی‌گشت و بیشتر مربوط می‌شد به بالاگرفتس اسم و رسم آن بهستی که نا نام او مترادف شده بود.

مارکس به هیچ وجه ویژگی‌های آشوبگران یا رهبران بزرگ مردمی را نداشت. مُلغ نابعه‌ای در حد آلکساندر هر تسس، دموکرات روس، بود و فصاحت سحرانگیز ناکوبین را هم نداشت. بیشتر سال‌های کارش به گمناهی سسی در لندن گذشت، پشت میز تحریرش و در سالن مطالعه‌ی بریتیش میوریم آدم‌های معمولی زیاد او را نمی‌شناختند. البته در اواخر عمر رهبر شناخته‌شده و پرطرفدار بهصفت بین‌المللی قدرتمندی شد، اما در زندگی یا شخصیتش چیزی نبود که دهن آدم‌ها را تسخیر کند یا آن ارادت و ایثار بی‌حد و مرز و ستایش بی‌امان و حتی متعصبانه را در میان هوادارانش برانگیزد که کسانی مانند لایوش کوشوت، حورپه ماتریبی و حتی فردیباوند لاسال سال‌های آخر در توده‌ها برمی‌انگیختند.

در انظار زیاد حضور پیدا نمی‌کرد و اگر هم می‌کرد موفقیت چندانی نصیبش نمی‌شد. گه‌گاه که در مهمانی‌ها یا گردهمایی‌ها سحرانی می‌کرد، سحنانش ثقیل و پرشاح و برگ بود و لحن یکسواحت و رمحتی داشت، که البته احترام محاطانش را حلت می‌کرد اما شور و شوقی در آن‌ها پدید نمی‌آورد. بنا به طبع و حاصلتش اهل نظر بود و روش‌فکر، و حیلی عریری از تماس مستقیم با توده‌ها احتناث می‌کرد، حال آن‌که تمام عمرش را روی مطالعه‌ی مافع همین توده‌ها گذاشته بود. از نظر سیاری از پیروانش او شبیه آقامعلم آلمانی حرم‌اندیش و سمحی بود که حاضر بود ترهای خود را نارها، و هربار هم تندتر و حش‌تر، تکرار کند تا کُنه مطلب طوری در دهن شاگرد نقش سدد که دیگر پاک نشود. بیشتر تعالیم اقتصادی‌اش را اولین بار در سحرانی‌های آموزشی‌اش برای کارگران بیان می‌کرد. نحوه‌ی عرصه‌کردن مطالبش در چیس اوصاع و احوالی نمویه‌ی تمام‌عیار و صوح و گریده‌گویی است اما دستش کُند بود و مطالب را به رحمت می‌نوشت، و واقعاً هم بعضی از متفکران تیرهوش و حلاق همین طورند، یعنی برای شان

مشکل است که توانسد پانه‌پای ایده‌های سریع خود پیش بروند، و صر و شکینایی ندارند که هم آموره‌ی حدیدی را بیان کند و هم بر تک‌تک اشکال‌های احتمالی پیشدستی کند* مطالب مستشرشده، آن‌ها که پای مسائل انتراعی به میان می‌آمد، گاهی در حرئیات نامتعادل و مههم بودند، هر چند که آموره‌ی محوری هیچ‌وقت به شبهه‌ی حدی راه نمی‌داد. خودِ مارکس کاملاً این را می‌دانست، و یک بار هم خودش را با قهرمان شاهکار ناشناخته اثر بالراک مقایسه کرد که سعی داشته تالیویی را نکشد که در دهش شکل گرفته بود و مدام چیزهایی روی نوم می‌کشیده و پاک می‌کرده، تا سرباحام مجموعه‌ی بی‌شکلی از رنگ‌ها ناقی مانده بود که از نظر خودش صورت حیال او را نشان می‌داده. مارکس متعلق به نسلی بود که یش از پیشینیان خود نه حیال پرونال می‌دادند، بی‌امان و دانسته هم پرونال می‌دادند. او در میان کسانی نالید که برای آن‌ها حیلی وقت‌ها ایده‌ها واقعی‌تر از امور بودند، و روابط شخصی هم مهم‌تر از وقایع جهان خارج حتی گاهی ریدگی اجتماعی را براساس دیبای عی و رنگارنگ تحر به‌ی شخصی خودشان درک یا تعبیر می‌کردند. مارکس اصولاً آدم درون‌گرایی بود و به اشخاص و حالات دهی و روحی‌شان توحه چندانی نشان نمی‌داد. سیاری از معاصرانش اهمیت دگرگونی‌های انقلابی حامعه‌ی رورگار خود را درمی‌یافتند و تشحیص نمی‌دادند که این دگرگونی‌ها از پیشرفت سریع تکنولوژی ناشی می‌شوند که افرایش ناگهانی ثروت و در عین حال حانه‌هایی و اعتشاش اجتماعی و فرهنگی را به همراه دارد، اما این ناتوانی معاصران مارکس فقط باعث می‌شد که او حشمگین نشود و آن‌ها را حقیر بشمارد.

* علاقه‌مندان به روس نگارس مارکس بهر است گرو بندریسه را مطالعه کند (نگاه کند به «راهنمای مطالعه‌ی بسیر» در انهای کتاب) گرو بندریسه که تا سال ۱۹۳۹ نه سکل دست‌نوسه مانده بود هم شامل آموزه‌های اصلی سرمانه است و هم شامل مطالعات اولیه‌ی مارکس در باب سگانگی



کودکی و جوانی

هرگر سوام که آرام روم
در پی او که حاتم را نرده،
هرگر آسوده بسب حاتم
پوسه من طوفانی ام*

کارل مارکس، احساسات

(ار دفر شعرهای بندم به سی فون وسفال)

کارل هایریش مارکس، پسر ارشد هایریش و هریتا مارکس، در
پنجم ماه مه‌ی سال ۱۸۱۸ در تریر، راینلاند آلمان، به دنیا آمد پدرش
در آن‌جا شغل وکالت داشت این محل، که زمانی مقرّیک پرس-اسقف
اعظم بود، حدود پانزده سال پیش‌تر به اشغال فرانسوی‌ها درآمده بود
و ناپلئون آن را عضو ائتلافیه‌ی راین کرده بود ده سال بعد که ناپلئون
شکست خورد، کنگره‌ی ویس آن را به مملکت پروس تفویض کرد که
داشت به سرعت گسترش می‌یافت

شاهان و امیران ایالت‌های آلمانی، که بر اثر یورش‌های پیاپی
فرانسه به قلمروشان اقتدار شخصی خود را از دست داده بودند، در

* Nimmer kann ich ruhig treiben

Was die Seele stark befasst,

Nimmer still behaglich bleiben

Und ich sturme ohne Rast

این هنگام داشتند با حدیث قنای ژنده‌ی سلطنت موروثی را رفو می‌کردند، و در جریان این کار لازم بود هرگونه نشانه‌ای از ایده‌های خطرناک را بیزار از بین ببرند، زیرا این نوع ایده‌ها داشتند حتی ساکنان آرامش‌طلب ولایات را بیزار از حواب و رحوت دیرینه بیدار می‌کردند شکست ناپلئون و تعیید او سرانجام پنداره‌های آن دسته از رادیکال‌های آلمانی را به ناد داده بود که امید داشتند سیاست متمرکزسازی ناپلئون اگر هم آردی به ارمغان بیاورد لااقل سب و وحدت آلمان شود هرچا که امکانش بود وضع سابق اعاده شد آلمان نار دیگر به مملکت‌ها و امارت‌هایی تقسیم شد که بطم و سامانی شنه‌فئودالی داشتند، و حاکمان به قدرت برگشته‌ای که می‌خواستند سال‌های شکست و حقارت را حبران کنند دست‌به‌کار احیای رژیم سابق شدند، آن‌هم موبه‌مو و نا این عرم حرم که شخ انقلاب دموکراتیک را برای همیشه دفع کند و از شر آن خلاص شوند، زیرا یاد آن را اتساع و رعایای روشن‌بین‌تر نا سماحت رنده نگه می‌داشتند شاه پروس، فریدریش ویلهلم سوم، در این عرصه بسیار فعال بود او نا کمک فئودال‌ها و اشراف رمیدار پروس، و به تاسی از کاری که متریچ در وین کرده بود، توانست سال‌های سال از تکامل اجتماعی متعارف اکثر هموطنان خود جلوگیری کند و چنان رکود عمیق و کرحت‌کننده‌ای پدید آورد که حتی فرانسه و انگلستان سال‌های ارتجاع در مقایسه نا آن لیرال و حاندار به حساب می‌آمدند عناصر مترقی‌تر جامعه‌ی آلمانی سگویی این فضا را به شدت احساس می‌کردند - به فقط روشنفکران، بلکه بخش عمده‌ی بورژوازی و حتی بخش مهمی از اشراف لیرال شهرها، بخصوص در عرب، که همیشه نا فرهنگ عمومی اروپا مرارده داشتند این فصای راکد در قالب مجموعه‌ای از قوانین و مقررات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ریخته شده بود که می‌نایست انواع امتیارات و حقوق و حدود را به‌تها تثبیت بلکه در مواردی حتی اعاده کند، حال

آن‌که بسیاری از این امتیارات و حقوق و حدود قدمت‌شان به قرون وسطی می‌رسید و پس مانده‌های سگویی بودند که دیگر مدت‌ها بود حتی رنگ و نمایی هم نداشتند، و چون نا بیارهای عصر حدید تعارض مستقیم داشتند لازم بود ساختار پیچیده و کمرشکی در مورد تعرفه‌ها داشته باشد تا نتواند ادامه‌ی حیات بدهد نتیجه‌اش سیاست مع و تضعیف سیستماتیک تحارت و صعت بود، و چون از ساختار کهمه در برابر فشار عمومی محافظت می‌شد نوعی تشکیلات اداری مستندانه پدید آمده بود که کار اصلی‌اش مصون‌نگه‌داشتن جامعه‌ی آلمان از تأثیر آلوده‌کننده‌ی ایده‌ها و بهادهای لیرالی بود

افزایش قدرت پلیس، و اعمال بطارت سعت و سحت بر همه‌ی بخش‌های رندگی عمومی و خصوصی، نوعی ادنیات اعتراض بیزر پدید آورده بود که ممیران حکومتی به شدت نا آن مقابله می‌کردند نویسندگان و شاعران آلمانی حلائی وطن کردند و از پاریس گرفته تا سوئیس تبلیغات آتشیی علیه رژیم نه راه انداختند اوصاع عمومی خصوص در رندگی بخش کوچکی از جامعه سارتات و اصح‌تری داشت این بخش کوچک همان یهودیان پراکنده‌ای بودند که در سراسر قرن نوردهم ماند عقربه‌ای حساس سمت و سوی تحولات اجتماعی را نشان می‌دادند

یهودیان به دلایل متعددی سپاسگرار ناپلئون بودند ناپلئون نه هرچا که پا می‌گذاشت تصمیم نه نابودی ساختارهای سنتی مرلت‌ها و امتیارات اجتماعی می‌گرفت و سعی می‌کرد مواع و مررهای نژادی و سیاسی و مذهبی را برچسید و نه‌حای آن‌ها مجموعه‌ی قوانین تازه‌اعلام‌شده‌ی خود را مستقر کند که ادعا می‌شد اعتبار آن مسعث از اصول عقل و برابری اسان‌هاست نا این عمل، ناب حرفه‌ها و مشاعلی برای یهودیان نار شد که قبل از آن راهی نه آن‌ها نداشتند، و در نتیجه توده‌ای از انرژی‌ها و آرزوهای اساشته‌شده آراد شد، و اقلیتی